



شیوه های شخصیت پردازی غیرمستقیم در رمان

"روی ماه خداوند را ببوس"

صفورا مصلحی^۱

استادیار و عضو هیات علمی موسسه آموزش عالی زند شیراز

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۹/۱۸

چکیده

هر نویسنده مبتدی و یا متبحر در حین نوشتن یک داستان، به منظور آفرینش شخصیت های داستانی خود و همچنین برای هویت بخشیدن به آنها، آگاهانه و یا ناآگاهانه به شخصیت پردازی روی می آورد و با مدد گرفتن از شیوه های گوناگون آن، ویژگی ها و خصوصیات درونی و بیرونی اشخاص داستان خود را به تصویر می کشد.

رمان "روی ماه خداوند را ببوس" از جمله آثار برجسته ای است که در سالیان اخیر به رشته تحریر کشیده شده است. بررسی شیوه های شخصیت پردازی غیر مستقیم در رمان مذکور، هدف مقاله

۱ . safouramoslehi@gmail.com

حاضر بوده است. شیوه انجام پژوهش به صورت توصیفی-تحلیلی است و داده ها با استفاده از شیوهی تحلیل محتوا بررسی شده‌اند. یافته های این تحقیق بیانگر آن است که در این اثر عنصر گفت و گو و در رده‌های بعدی توصیف "رفتار و اعمال" و "فیاه‌ی ظاهری"، "لحن و محیط" بیشترین نقش را در شخصیت پردازی غیرمستقیم ایفا می‌کند.

واژگان کلیدی: شخصیت پردازی، رمان، روی ماه خداوند را ببوس.

۱- مقدمه

یکی از عناصر مهم داستان، شخصیت و شخصیت‌پردازی است. هر نویسنده‌ای به منظور آفرینش شخصیت‌های داستانی خویش و به تصویر کشیدن خلیات، روحیات و ویژگی های ظاهری و باطنی شخصیتها، ناگزیر است که به شخصیت پردازی دست بزند چرا که « محور اصلی بسیاری از داستان ها و رمان های برجسته جهان شخصیت است؛ به همین دلیل نویسندگان برجسته جهان شخصیت‌های خود را به خوبی می‌شناسند و در هنگام قالب گیری طرح، خوب می‌اندیشند و پس از آن، شخصیت های خود را خلق می‌کنند. » (پارسی نژاد، کامران، ساختار و عناصر داستان، ص ۹۹) نویسنده برای شخصیت پردازی در داستان خود از شیوه‌های مختلفی بهره می‌برد اما صاحب نظران و نظریه‌پردازان عرصه داستان، فرآیند شخصیت پردازی را به دو گونه تقسیم کرده‌اند: شخصیت پردازی مستقیم و شخصیت پردازی غیر مستقیم.

مصطفی مستور یکی از نویسندگان چیره دستی است که آثار برجسته ای را در سالیان اخیر به رشته تحریر کشیده است. یکی از مهمترین آثار او رمان "روی ماه خداوند را ببوس است" که در طی سالهای ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ در جشنواره قلم زرین به عنوان بهترین رمان برگزیده شد پژوهش حاضر به بررسی و تحلیل شیوه های غیر مستقیم شخصیت پردازی در رمان "روی ماه خداوند را ببوس" اختصاص یافته است تا بتواند به این سوال پاسخ دهد که هر یک از عناصر شخصیت پردازی غیر مستقیم چه تاثیری در پرداخت شخصیت‌های این رمان و پیشبرد داستان آن داشته‌اند. روش انجام این پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و بر

اساس مطالعات کتابخانه ای است در این راستا رمان "روی ماه خداوند را ببوس است" مورد مطالعه دقیق قرار گرفته وبا بررسی این اثر به تحلیل و بررسی شیوه های غیرمستقیم شخصیت پردازی در آن خواهیم پرداخت.

۱-۲- پیشینه تحقیق

شخصیت، تیپ یا چهرمان نوعی بحث است که امروزه در داستان به آن زیاد پرداخته می شود. این بحث اولین بار در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مطرح شد. در همه جای دنیا افراد مثل هم هستند و در خیلی از خصوصیات مشترکند. همه ما در طول زندگی در حال نقش بازی کردن هستیم و در هر مکانی یک جور برخورد می کنیم. مارکسیست ها می گویند طبقه اجتماعی و شغل انسان نشان دهنده شخصیت او هستند. به خصوصاتی که به طبقه و شغل افراد بستگی دارد تیپیک یا چهرمانی گفته می شود. شخصیت پردازی، موضوعی است که تاریخچه پیدایش آن به زمان آفرینش نخستین آثار ادبی بر می گردد. و حتی قصه ها و افسانه های منقوشی که به دست انسانهای اولیه بر روی دیواره سرد و سنگی غارها حک گردیده را نیز در بر می گیرد. انواع شخصیت از نظر میزان فعل و انفعال به ایستا و پویا تقسیم می شود. تقسیم بندی شخصیت از لحاظ بعد شامل شخصیت های چند بعدی شخصیت های تک بعدی می شود. شخصیت از لحاظ نوع حضور در داستان به: اصلی، فرعی، مخالف، مقابل، همراز و شخصیت های سیاه و سفید و خاکستری تقسیم می شود و همچنین انواع شخصیت از لحاظ ساخت و بافت شامل: قالبی، قراردادی، نوعی، تمثیلی، و همه جانبه می باشد. در این تحقیق تلاش شده است تا با تجزیه و تحلیل و بررسی لایه های درونی و بیرونی شخصیت های داستان و همچنین تشریح عوالم ذهنی و عینی شخصیت ها، گوشه های تاریک و ناشناخته جهان پیرامون و درونی آنها تا حدودی روشن گردد و به پرسشها و ابهاماتی که در هنگام مطالعه رمان به ذهن خواننده خطور می کند پاسخ داده شود. در زمینه شخصیت پردازی در ادبیات داستانی پژوهشهایی صورت گرفته که آن جمله میتوان "شخصیت پردازی در رمان ملکوت"، نوشته بیثا اسدالله زاده گودرزی، "داستان

و شخصیت پردازی در رمان همسایه ها" نوشته محمد علی آتش سودا و "داستان و شخصیت پردازی در داستان" نوشته حمید عبداللهیان اشاره کرد.

همچنین در باره‌ی این موضوع بصورت پراکنده پایان نامه هایی نوشته شده است از جمله:

- سروش نژاد، عاطفه، (۱۳۸۷). تحلیل و نقد ساختاری رمان های مصطفی مستور با تکیه بر داستانهای کوتاه وی. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه الزهرا تهران.
- صالحی سمندی، فریده، (۱۳۸۷). بررسی آثار داستانی مصطفی مستور. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول.
- مصلحی، صفورا، (۱۳۸۹). بررسی شخصیت پردازی در رمان های مصطفی مستور، پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشکده تحصیلات تکمیلی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر.

بنابراین با توجه به اینکه تا کنون تحلیلی در زمینه شیوه های شخصیت پردازی در رمان " روی ماه خداوند را ببوس" صورت نگرفته است، این تحقیق یک پژوهش نوین محسوب میگردد.

۲- شخصیت پردازی مستقیم

در شیوه ارائه مستقیم، نویسنده به طور مستقیم درباره شخصیت داستانی خود نظر می دهد و به صورت صریح، خصوصیات و وضع و حال او را به خواننده معرفی می کند و یا « کس دیگری در داستان هست که به ما می گوید قهرمان شبیه کیست . » (بارونیان ، حسن ، شخصیت پردازی در داستان های کوتاه دفاع مقدس ، ص ۲۸۴). یکی از مزایای شخصیت پردازی به شیوه مستقیم، واضح بودن، ابهام کمتر و صرفه جویی است ولیکن از نظر احمد اخوت « در این شیوه نویسنده معمولاً با کلی گویی، تعمیم دادن و تیپ سازی، فرد مورد نظر را به خواننده معرفی می کند. این شیوه که معمولاً در داستان نویسی امروز دیگر جایی

ندارد در قرن هجدهم و نوزدهم بسیار معمول بود. « (اخوت، احمد، دستور زبان داستان، ص ۱۴۱).

۳- شخصیت پردازی غیر مستقیم

در فرآیند پردازش شخصیت‌های داستانی، روش شخصیت پردازی غیر مستقیم به تنهایی کافی نیست و داستانی که در آن شخصیت‌ها به واسطه اعمال و کردارشان به خواننده معرفی نشوند « به یک مقاله شبیه تر خواهد شد». (عبداللهیان، حمید، شیوه های شخصیت پردازی، فصلنامه ادبیات داستانی، ش ۵۴۰، ص ۶۳).

در روش شخصیت پردازی غیر مستقیم، نویسنده از طریق اعمال، گفتار، افکار و حتی نام شخصیت‌ها، اطلاعاتی را به طور غیرمستقیم به خواننده ارائه می دهد. گاهی در این شیوه، بدون تعبیر و تفسیری از جانب نویسنده « با نمایش اعمال و کنش های ذهنی و عواطف درونی شخصیت، خواننده غیر مستقیم شخصیت را می شناسد. این روش، رمان های جریان سیال ذهن را به وجود آورده است... » (میرصادقی، جمال، عناصر داستان، ص ۱۹۲) به طور کلی برای شخصیت پردازی غیر مستقیم از این عوامل می توان سود جست: « کنش، گفتار، نام، محیط، وضعیت ظاهری » (اخوت، احمد، دستور زبان داستان، ص ۱۴۲)

۴- شخصیت پردازی از طریق گفت و گو

یکی از طبیعی ترین نیازهای انسان، نیاز به گفت و گو است. اشخاص از طریق گفت و گو با جامعه پیرامون خود ارتباط برقرار می کنند و هر چه به زبان می آورند منعکس کننده فکر و اندیشه آنهاست. نویسنده با رد و بدل کردن گفت و گو میان شخصیت‌ها در صدد است تا « فعل و انفعال فکر و ویژگی های درونی و خلقی افراد را نشان بدهد. ما از گفت و گوی شخصیت‌ها با هم، پی به ویژگی های خلقی و خصلت‌های روحی آنها می بریم. » (میرصادقی، جمال، عناصر داستان، ص ۳۲۹) گاهی گفت و گو میان دو یا چند شخصیت صورت می پذیرد و گاهی به صورت مونولوگ و یا در ذهن شخصیت انجام می شود.

« محمود اسعدی در کتاب نقد خلاق، بهترین و منطقی‌ترین راه شناخت افکار شخصیت های داستانی و پیشبرد روند داستان را استفاده از گفت و گو می داند. » (اسعدی، محمود، نقد خلاق، ص ۷۷)

مصطفی مستور در رمان "روی ماه خداوند را ببوس" با استفاده از عنصر گفت و گو که گاه به صورت مونولوگ و گاه به شیوه ی دیالوگ و میان افراد مختلف صورت می گیرد از برخی عادات و ویژگی های رفتاری اشخاص پرده بر می دارد و به معرفی جنبه های گوناگون رفتاری آنها می پردازد. مثلاً در گفتگویی که میان یونس و مهرداد - دو نفر از قهرمانان داستان - صورت می گیرد، مهرداد به روان پریشان و ناآرام همسرش - جولیا - کرده و گوشه ای از شخصیت وی را در برابر چشمان خواننده ترسیم می کند و چنین می گوید:

« فکر می کردم دیوونه ها فقط این جا پیدا شون می شه اما جولیا به من ثابت کرد که توی فلوریدا هم تا دلت بخواد دیوونه هست.»

کمی مکث می کند و بعد ادامه می دهد: «خودش هم یکی از اون ها بود.»

«یعنی اون جا هم آدم هایی مثل من و تو پیدا می شه؟»

«جولیا از من و تو هم دیوونه تر بود.»

نویسنده در قالب گفتگویی که میان این دو شخصیت جریان دارد، ماهرانه و به صورت فشرده به معرفی مهرداد می پردازد و بیوگرافی مختصری را از این شخصیت به خواننده ارائه می دهد. بدین ترتیب مخاطب با برخی موارد نظیر میزان تحصیلات این شخصیت آشنا شده و همچنین به علاقه شدید وی نسبت به همسرش پی می برد.

می گوید: «من تا دو سال دیوونه ی جولیا بودم. بعد فیزیک خوندم. گرایش نجوم. حالا هم یک سالی هست که فوق لیسانس همون نجوم رو می خونم. دو سال اول ساعت ها می نشستم و زل می زدم به جولیا. او فقط لبخند می زد. بعد با هم ازدواج کردیم.»

جولیا شخصی است منزوی و گوشه گیر. مهرداد به شخصیت درون گرای او اشاره می کند و راجع به اندیشه ها، افکار و باورهای خاص جولیا چنین می گوید:

«همیشه توی خودش فرو رفته. می گه دلایل زیادی داره که ثابت می کنه اون باید وجود داشته باشه و به همین خاطر همیشه از این که وجود داره شگفت زده است. دنبال دلیل موجهی برای بودنش می گردد.» ص ۶

در ادامه گفتار مهرداد در رابطه با جولیا بسیار تکان دهنده و غیر منتظره است. خواننده از شنیدن این خبر که جولیا در بستر بیماری با مرگ دست و پنجه نرم می کند به شدت متعجب می گردد:

«جولیا تا نزدیک ترین حد ممکن، تا آن جا که انسانی می تونه به رگ نزدیک بشه اما هنوز زنده بمونه، به مرگ نزدیک شده.» ص ۸

سایه دختری است با اعتقاداتی راسخ و باورهای مذهبی عمیق. موضوع پایان نامه سایه - مکالمات خداوند با موسی - بازگو کننده ی طرز تفکر، باورها و عقاید وی بوده و به خوبی با شخصیت او هماهنگ است. و همچنین این موضوع حاکی از استواری جایگاه دین و مذهب در زندگی شخصی اش می باشد. شاید بتوان گفت زیباترین، شورانگیزترین و جذاب ترین گفت و گوی رمان، مکالمه ای است که میان سایه و یونس صورت می پذیرد. در وجود سایه هنگامی که با تردید یونس نسبت به وجود خداوند رو به رو می شود، طوفانی عظیم شکل می گیرد و خواننده مشاهده می کند که کلمات در دفاع از عقاید و باورهای سایه، چونان سیلابی عظیم، تمامی موانع شک و تردید را در هم شکسته و نابود می کند، گفتار سایه در دفاع از عقایدش بسیار زیبا و شورانگیز است.

می گوید: «خودت گفتی یه شب خواب دیدی تو و مونس رفته اید توی دشت و اون جا صدای خدا رو شنیده اید که گفته بود دارید دنبال چی می گردید؟ و تو گفته بودی دنبال تو، داریم دنبال تو می گردیم. بعد اون صدا گفته بود برای پیدا کردن من که نمی خواد این همه راه بیاید توی دشت و بیابان. گفته بود من توی سفره خالی شما هستم. توی چروک های صورت عزیز. توی سرفه های مادر بزرگ. توی شیارهای پیشونی پدر بزرگ... توی پینه های دست آدم های بدبخت فقیر... توی خاک هایی که روی شهید ریخته می شه... توی

تنهایی آدم ها. توی استیصال آدم ها. توی استیصال. توی خدا چه کنم ها؟ توی خوش حالی شب عید بچه ها. توی شادی عروس ها. توی غم تمام نشدنی زن های بیوه. توی بازی بچه ها...» ص ۱۰۴ و ۱۰۵

مکالمه آمیخته با بذله گویی که میان محسن خان - مسئول بایگانی پرونده های دادگستری - و یونس شکل می گیرد جالب و شیرین است. آنها در قالب جملاتی کنایه آمیز که برخاسته از روحیه طنز آمیزشان می باشد، سخنانی تأمل برانگیز رد و بدل می کنند:

وقتی پرونده ی پارسا را به دست ام می دهد می گوید: «این هم نامه ی اعمال آقای پارسا، امیدوارم بهشتی باشه.»

به شوخی می گویم: «من مرده شو هستم. بهشت و جهنم آدم ها به من مربوط نیست.»

روی چهار پایه می نشیند.

«همه ما مرده شور هستیم اخوی اما مرده شوها هم بالاخره می میرند.» ص ۳۱ و ۳۰

گفتار مرد بیمار در بخش اعصاب و روان بیمارستان جالب توجه است. گرچه این سخنان که خنده ای تلخ را بر لب می نشانند برخاسته از وجود مردی است با روانی در هم و آشفته ولیکن در عین حال بسیار تأمل برانگیز بوده و یادآور خفقان ها، جباری ها و بسیاری از مسائل تلخ و ناروایی است که به وفور در محیط پیرامون خود شاهد آن می باشیم.

انگشت شست دست راست اش را توی گوش اش فرو کرده وانگشت کوچکش را جلو دهانش گرفته است: «...بله، قربان! حتماً، قربان: هر چه شما بفرمایید. من؟ من سگ کی باشم قربان؟ ... ساعت غلط کرده که سه ونیم باشه، قربان. هر چه شما بفرمایید، ساعت همونه. شیشه هارو هم گفته ایم دیگه اون طرف خودشون رو نشون نندن. اگه نشون دادن، قربان؟ گردن شون رو با سنگ می شکنیم قربان.....» ص ۴۸

مستور گاهی به شخصیت کودکان نیز می پردازد و چنانچه مشاهده می کنیم در یکی از قسمت های رمان، با جملاتی زیبا و شیرین و در عین حال تفکر برانگیز، به بیان احساسات و عواطف کودکانه دختری - خردسال - به نام جووانا می پردازد گفتار جووانا - دخترک چهار

ساله - با پدرش، که به صورت تلفنی صورت می پذیرد نشان دهنده ی ذهن بی آرایش او و همچنین بازگو کننده ی تفکرات و اندیشه های معصومانه ای است که ذهن وی را درگیر خود نموده است:

«جووانا یکی از دوستان ام اینجاست که میخواد صدات رو به فارسی بشنوه. حالا بگو ببینم مادر بزرگ کجا هست؟» «البته عزیزم.» «ما یک توی یک دقیقه تا صد شمر داما من فقط توانست تا هشتاد و سه شمر د.» «تا هشتاد و سه هم خوبه عزیزم. اون وقت ها که من به اندازه ی تو بودم توی یک دقیقه تا شصت هم نمیتونستم بشمر م.» «مارگات تا بیست و پنج بیشتر نتوانست شمر د. آخه زبانش گرفت. آیریس میگوید که خداوند میتواند توی یک دقیقه تا هزار بشمر د. آیریس راست گفت پدر؟»

میرنصر روانپزشکی است که پارسا یک بار به مطب وی مراجعه کرده است. چنانچه مشاهده می کنیم نویسنده با استفاده از عنصر گفت و گو در پرداخت و معرفی این شخصیت می کوشد. گفتار دکتر میرنصر بازگو کننده ی برخی خصوصیات اخلاقی و همچنین طرز تفکر خاص او و نحوه ی نگرش اش به زندگی و مسائل گوناگونی است که در پیرامون ما جریان دارد. از طریق گفتار او در متن ذیل با عقیده و نظرش در رابطه با رسانه های خبری آشنا می شویم:

«نه فقط روزنامه، بلکه معتقدم هر چیز دیگه ای که بخواد اطلاعات پراکنده و دسته بندی نشده رو یک جا به مخاطبش منتقل کنه مضره. رادیو، تلویزیون، روزنامه و ماهواره تنها کارشون اینه که آگه نه بمباران، اما مثل باران اطلاعات پراکنده و اغلب بی خاصیت رو برسر شما بریزند... واقعاً دانستن این که زنی سه قلو زاییده یا مردی دو کودکش روتوی وان حمام خفه کرده چه اهمیتی داره؟» ص ۶۶ و ۶۵

گفتار یونس که از جبهه مخالف میر نصر بیان می گردد نیز در خور توجه است. وی در این رابطه عقیده و نظر خود را چنین بیان می کند:

قهوه ام را به هم می زنم و به شوخی می گویم: «بالاخره باران خبر از خشکسالی جهل که بهتره.» ص ۶۶

از دیگر ویژگی های گفتار دکتر میرنصر بذله گویی اوست که کمی نیز با شیطنت آمیخته است:

«دکتر میرنصر با شیطنت به منشی اش که از اتاق بیرون می رود نگاه می کند و می گوید: «در دنیای به این بزرگی خیلی چیزها هست که از روزنامه و تلویزیون بهترند. موافقید؟» ص ۶۷

شاید بتوان گفت که تکان دهنده ترین گفت و گوی رمان، گفت و گویی است که میان عباس و زن هرزه صورت می پذیرد. در این قسمت از رمان نویسنده، در پرداخت شخصیت ها و شناساندن روحیات آنها به خواننده، از عنصر گفت و گو بیشترین بهره ی ممکن را می برد و خواننده در خلال مکالمه ی مذکور با احساسات، روحیات و بسیاری از ویژگی های فکری، اخلاقی، اجتماعی آنها آشنا می شود. گفتار زن خود فروش که با لحنی عوامانه و کوچه بازاری بیان می گردد، نشان گر فقر، بی سوادی، کمبودهای عاطفی و دیگر مسایل و مشکلات ریز و درشتی است که وی با آن ها دست و پنجه نرم می کند. و همچنین از طریق گفتار عباس با برخی موضوعات نظیر ایمان عمیق اش نسبت به خداوند، انسان دوستی، رحم، مروت و جوانمردی که همگی مجموعه ای از اخلاق و ویژگی های شخصیتی او هستند آشنا می شویم:

«...تا توی بلوار میرداماد حرفی نزد. اون جا بود که گفت مرده شو همه ی دنیا و آدم های کثافت ش رو ببره. گفت دلش می خواد یک مرد پیدا بشه و گوش تا گوش سرش رو ببره و راحتش کنه ...گفت شوهرش یک لات بی سروپا بوده و الان دو ساله که او و سه بچه اش رو توی این جهنم بی درو پیکر رها کرده...بهش گفتم اگه این حرف ها رو برای این می زنه که کرایه نده من کرایه ای نمی خوام. گفتمش من دارم میرم خونه و برای رضای خداوند

حاضر م اون رو هر جا که بخواد برسونم...» پرسید: «گفتی واسه ی چی اینکار رو می کنی؟»
گفتم: «برای رضای خداوند.» ص ۸۱ و ۸۲

زن در پاسخ به سخنان عباس، به خنده می افتد، که این رفتار نشأت گرفته از ایمان ضعیف و اعتقادات سست و متزلزل اوست:

«اون قدر بلند بلند خندید که پیشونیش خورد به داشبورد ماشین. گفتمش: " فکر نمی کنم حرف خنده داری زده باشم. " گفت: " اتفاقاً خیلی هم خنده دار بود. واقعاً که خنده دار بود. "»

هنگامی که عباس تمامی پولی را که آن روز از رانندگی به دست آورده بود، به زن می بخشد، زن جمله ای می گوید که نام رمان برگرفته از این سخن اوست:

اشک توی چشمش جمع شده بود. قبل از اینکه در رو ببندد گفت: " از طرف من روی ماه خداوند را ببوس! " ص ۸۳

در گفتگویی که درباره ی خداوند میان یونس و مهرداد صورت می پذیرد، یونس به سان آتشفشانی عظیم به غلیان در آمده و کلمات همچون سیلابی آتشین و سوزان به فوران می پردازد. یونس در گفتار خویش از درونی ترین احساسات و افکار خود پرده بر می دارد و بدین ترتیب خواننده با این شخصیت حساس و متفکر بیشتر آشنا می گردد. گفتار یونس در بردارنده ی شک و تردیدهایی است که همچون خوره روح و جانش را درگیر خود کرده و زندگی را در برابر چشمانش به جهنمی سوزان بدل ساخته است:

«... اگه خداوندی هست پس این همه نکبت برای چیه؟ این همه بدبختی و شر که از سر و روی ما می باره واسه ی چیه؟ کجاست رد پای آن قادر محض؟ چرا این قدر چیزها آشفته و زجر آورده؟ کجاست آن دست مهربان که هر چه صدایش می زنند به کمک هیچ کس نمی آد؟ هر روز حقوق میلیون ها نفر روی این کره ی خاکی پایمال می شه و همه هم تقاضای کمک می کنند اما حتی یک معجزه هم رخ نمی ده. حتی یکی...»

گفت و گویان این دو شخصیت همچنان ادامه دارد و یونس با این فرض که خداوندی وجود ندارد، به توصیف دنیایی خالی از خداوند می پردازد و در این زمینه عقاید و نظریه های خود را چنین بیان می کند:

«اگه خداوندی در کار نباشه مرگ پایان همه چیزه و در آن صورت زندگی کردن با فرض وجود خداوند که نتیجه اش دوری جستن از بسیاری لذت هاست با توجه به این که ما فقط یک بار زندگی می کنیم، واقعاً یک باخت بزرگه.» ص ۲۶

سایه که مشغول تحصیل در رشته الهیات - در مقطع فوق لیسانس - می باشد موضوع پایان نامه خود را «مکالمات خداوند با موسی» انتخاب می کند. وی در رابطه با موسی (ع) و مکالماتش با خداوند دارای نظرات جالب و زیبایی است. گفتار سایه با شخصیتی که از وی سراغ داریم و همچنین با باورهای دینی و مذهبی اش به خوبی متناسب و هماهنگ است:

«سایه دوباره می خندد و می گوید: "دوباره ی موسی حق کاملاً با توست. کسی که خداوند در بیست سوره ی قران درباره ش حرف زده باشه و صدوسی و شش بار اسمش رو تلفظ کرده باشه حتماً آدم خوش بختیه. کسی که به قول خودت تنها انسانی است که صدای خداوند روشنیده، حتماً خوش بخته." ص ۵۴

هنگامی که سایه و یونس هر یک در دفاع از عقاید خویش و رد وانکار عقیده ی دیگری به بگو مگو می پردازند، سایه اظهار می دارد که بسیاری از باورهای مذهبی خود را در گذشته از وی فرا گرفته است. یونس که اینک با دیده ی شک و تردید به موضوعات مذهبی می نگرد، در گفتار خود به تغییرات و دگرگونی های چشمگیر و فاحشی که در شخصیت او و همچنین در نحوه ی تفکر و شیوه ی نگرشش به مسایل دینی، اتفاق افتاده اشاره کرده و چنین می - گوید:

«مواظب حرف زدن ام نیستم: "تو واقعاً به این افسانه هایی که میگی باور داری؟"
خیال می کند که حرف هام جدی نیست. با لبخند می گوید: "یونس این ها افسانه نیست."»
با صدای بلندتر می گویم: «هست!»

کاغذهاش را توی کیف می گذارد. کمی ترسیده است: «حتی آگه افسانه باشن خیلی شون رو از خودت یاد گرفتم.»

فنجان ها را پر از چای می کنم و می گویم: «از من کی؟ من امروز با من دیروز من سال ها فاصله داره. آن چه که الان می فهمم اینه که همه ی این چیزها افسانه س.» ص ۵۵

هنگامی که خانم فخریه- مادر دکتر پارسا- راجع به فرزندش سخن می گوید به بسیاری از ویژگی های شخصیتی و عادات اخلاقی و خصوصیات و ویژگی های روحی او اشاره می کند و پرده های ابهام را از زندگی دکتر پارسا به کنار زده و بسیاری از نقطه های تاریک و مجهول زندگی پارسا را در برابر چشمان خواننده روشن میسازد. در متن زیربخشی از گفتار خانم فخریه را در رابطه با فرزندش می خوانیم:

«... محسن همیشه همین طور که توی عکس می بینید می خندید. همیشه شاداب بود. با این که شب ها تا دیروقت مطالعه می کرد یا چیز می نوشت اما همیشه از ساعت شش صبح بیدار بود. با نظم و برنامه ریزی دقیق زندگی می کرد. مثل ساعت منظم بود... فقط دو ماه قبل از مرگش بود که کمی منزوی شده بود. صبح ها دیر از خواب بیدار می شد و مرتب ورزش نمی کرد... حتی یکبار پیش دکتر روانشناس هم رفت...» ص ۶۱

نویسنده در قالب سه جمله که از زبان یونس بیان می شود، یکی از شخصیت های فرعی داستان- را چنین معرفی می کند:

«پرویز فکر نمی کند. پرویز شاد است. پرویز راحت است.» ص ۷۵

پرویز فردی است خوش گذران و عیاش. گفتار وی که با لحنی عوامانه و کوچه بازاری ادا می گردد بازگو کننده ی تمامی این خصوصیات و ویژگی ها است و با شخصیت مبتذل و کم عمق وی به خوبی تناسب و هماهنگی دارد:

می گوید: «هستیم دیگه. یا قاطی پاتی یا افتاده ایم توی پارتی. یا داغ دود یا عشق و حال. خلاصه جور جوریم. یا با شوری جون یا با شیرین جون. وقتی هم هیچ کدوم نبود جمال

ثریا رو عشق است...» ص ۷۵

یکی از زیباترین و تأثیرگذارترین گفتارها در اواخر داستان هنگامی شکل می‌گیرد، که یونس بادبادک پسرک را تعمیر کرده و آن را در آسمان به پرواز در می‌آورد. پسرک با لحن ساده و معصومانه ی خود جمله ای می‌گوید که تأثیر عمیق و شگرفی بر شخصیت یونس بر جای می‌نهد و مسیر اعتقادات یونس را به کلی تغییر می‌دهد:

«... وقتی پسرک جیغ می‌کشد: "هورا! بادبادک من رسید به آسمون، رسید به خدا!"

به آسمان نگاه می‌کنم به جایی که بادبادک رسیده است به خداوند.» ص ۱۱۳

وقتی یونس برای تهیه کردن داروهای مادرش به خیابان ناصر خسرو مراجعه می‌کند، آدرس یکی از قاچاقچیان دارو دارد به نام یعقوب را به او می‌دهند. در گفت و گویی که میان این دو شخصیت صورت می‌گیرد، از طریق گفتار یعقوب، به حساست، طمع و دیگر رذالت های اخلاقی وی پی می‌بریم:

... می‌گوید «هرکدام پانصد و نود تومان»

- «هر بسته؟»

می‌گوید: «نه، هر کارتن! هر دانه فدات شوم. هر دانه نوکرتم. دو بسته اش می‌شود به عبارت چهارده هزار و یکصد و شصت تومان که اول هم یک صد و شصت تومان رو مرحمت کنید.» ص ۴۳ و ۴۲

۵- شخصیت پردازی از طریق رفتار و اعمال

نقش کنشگری شخصیت در فرآیند شخصیت پردازی، سهمی بسزا و تعیین کننده دارد. نویسنده با به تصویر کشیدن اعمال شخصیت‌های داستان به صورت غیرمستقیم به بیان ویژگی‌ها، عادات و خصوصیات درونی و بیرونی او می‌پردازد. اعمالی که از اشخاص داستانی سر می‌زند «باید از خصوصیات روحی و فکری و اخلاقی آنها ناشی شود.» (موام، سامرست، درباره رمان و داستان کوتاه، ترجمه کاوه دهگان، ص ۲۶) رضا براهنی در این مورد می‌گوید: «رفتار انسان قسمت تفکرات، احساسات و اعمال او را شامل می‌شود و قصه نویس از طریق رفتار متفکرانه، عاطفی و یا عینی اشخاص، به موقعیت شخصیت‌ها پی می‌

برد . « (براهنی ، رضا ، قصه نویسی ، ص ۲۸۳) نویسنده در روش شخصیت پردازی غیر مستقیم ، با عمل داستانی ، شخصیت داستان را معرفی می کند و « شخصیت ها اگر زنده خلق شوند خود با عملشان عیار وجود خود را آشکار می سازند . » (ایرانی ، ناصر ، داستان ، تعاریف ، ابزارها ، عناصر ، ص ۲۰۰)

مستور گاه در شخصیت پردازی افراد داستان از عنصر رفتار بهره می برد و بدین ترتیب ، روحيات آنها را از طریق کنش های رفتاری شان به تصویر می کشد. مثلاً هنگامی که آقای کوهی - معلم ریاضی - متوجه این موضوع می شود که مهرداد در حال حک کردن جمله ای بر روی میز چوبی است ، به شدت عصبانی شده و رفتاری تند و خشونت بار از خود بروز می دهد که خواننده از طریق این رفتار با شخصیت عصبی وی آشنا می گردد :

«... آقای کوهی - معلم ریاضی مان - او را دید ، گچ را به طرفش پرت کرد و با عصبانیت آمد سراغش . مهرداد دفترش را روی نوشته گذاشت تا آقای کوهی نبیند او چه نوشته است . وقتی معلم دفترش را برداشت ، با آن سر و صورت مهرداد زد و بعد هم با اردنگی او را از کلاس بیرون انداخت ... ص ۲

در جایی دیگر از داستان مشاهده می کنیم که نویسنده به توصیف رفتار و اعمال چند شخصیت در یک موقعیت زمانی و مکانی می پردازد و با دقت ظرافت های رفتاری آنها را شرح می دهد :

«پارکت پلاستیکی کف سالن انتظار برق می زند. آدم هایی که راه می روند مواظبند لیز نخورند. دخترکی ماسک وحشت ناکی روی صورتش گذاشته و دنبال مادرش تقریباً می دود. مردی سیگاری آتش می زند و مستأصل است که چوب کبریتش را کجا بیندازد.» ص

۲ و ۳

هنگامی که پس از سالها یونس و مهرداد ، در سالن فرودگاه یکدیگر را ملاقات می کنند ، مهرداد به شدت متأثر شده و به گریه می افتد. خواننده با توجه به رفتار مهرداد ، در می یابد که وی دارای شخصیتی حساس و عاطفی است :

«خودش را در آغوشم رها می کند. از صدای گریه اش که توی گوش ام می پیچد تعجب می کنم و ارکیده ها را به کمرش فشار می دهم. می گویم "لوس نشو مرد گنده!" ص ۳

یکی از شگردهای مصطفی مستور در نویسندگی، توجه و پرداختن به جزئیات و ظرافت های رفتاری افرادی است که در داستان جزء شخصیت های فرعی و جنبی به شمار می روند و بدین ترتیب در آثار وی کمتر با شخصیت های سیاهی لشکر مواجه می شویم، چرا که در اکثر موارد جزئیات ریزو خاص رفتاری شخصیت های فرعی نیز از دیدگان تیز بین نویسنده پنهان نمانده و وی در آفرینش شخصیت های گوناگون هیچ یک از این عناصرها را از نظر دور نمی دارد. برای مثال مستور از نگاه قهرمان اصلی رمان - یونس - بارها و بارها به جزئیات رفتارهای دختر و پسری جوان در رستوران اشاره کرده و چنین می گوید:

«پیش خدمت غذاها را می آورد و روی میز می چیند. به دختر و پسری که چند میز دورتر از ما نشسته اند خیره می شوم. چشم در چشم های هم دوخته اند، ولی نمی توانم حدس بزنم که چه چیزی در چشم های هم کشف می کنند.» ص ۴

و در ادامه در صفحه بعد راجع به رفتارهای عاشقانه زوج جوان می گوید:

« کمی آب لیمو توی لیوان آب ام می ریزم و به زوج جوان که حالا دست های هم را تجربه می کنند نگاهی می اندازم...» ص ۵

«پسر جوان انگار دارد برای دختر مقابل اش داستان هیجان انگیزی را تعریف می کند، دست هاش را در هوا تکان می دهد و شکلک در می آورد. دختر ریشه می رود.» ص ۶ و ۷

نویسنده با استفاده از جملات کوتاه سه کلمه ای و یا چهار کلمه ای که از ضرب آهنگی قوی برخوردار است و با ریتمی نسبتاً تند ادا می گردد به تشریح حالات تشنج آمیز یونس و وضعیت ملتهب بدنی او می پردازد و پریشان حالی و آشفتگی روح وی را چنین توصیف می کند:

«کله ام تا مرز ترکیدن باد می کند و باد می کند و ناگهان می پژمرد. عرق دارم، عطش دارم و دوباره درد. انگار کله ام آماس می کند و فرو می نشیند...چه شب نحسی! چرا صبح نمی

شود... لبه ی تخت خواب می نشینم: پاها در تشت آب... بعد خنک می شوم. بعد داغ می

شوم: تب ولرز. نکند می خوام بمیرم...» ص ۹ و ۱۰

نویسنده در یکی از قسمت های رمان به تشریح رفتارهای مرد مجرمی می پردازد که به تازگی خبر حکم اعدامش را شنیده است. نویسنده با بهره گیری از عنصر رفتار در شخصیت پردازی این فرد سعی بر آن دارد تا هیجان ها، بی قراری ها و درونی ترین احساسات این شخص را در برابر چشمان مخاطب به تصویر بکشد تا خواننده ضمن ارتباط برقرار کردن با این شخصیت به عمق حالات بحرانی اش پی ببرد:

«در اتاقی باز می شود و دو مأمور که بازوهای مردی را گرفته اند او را از اتاق بیرون می آورند. مرد می خواهد از دست آنها بگریزد اما مأمورها او را روی زمین می کشند. مرد این بار به طرز غریبی جیغ می کشد. کسی می گوید به اعدام محکوم شده است... مرد اعدامی انگار که تنگی طناب دار را بیخ گلوش حس کرده باشد با تمام وجود نعره می کشد...» ص

۲۹

در صفحه بعد در ادامه توصیف رفتارهای مرد اعدامی چنین می خوانیم:

«مرد اعدامی که طبقه ششم او را دیده بودم، وسط حلقه ای از مردم و مأمورانی که اطراف اش را گرفته اند، این بار به جای فریاد التماس می کند. گریه امانش نمی دهد و مثل زن شوهر مرده شیون می کند.» ص ۳۰

نویسنده در آفرینش شخصیت علیرضا و همچنین در شخصیت پردازی وی، پا به پای عنصر گفت و گو از شیوه ی توصیف رفتار و کردار نیز سود برده و با بهره گرفتن از توصیف کنش های رفتاری این فرد، مخاطب را در درک بهتر خصوصیات روحی و ویژگی های شخصیتی اش یاری می رساند.

همانگونه که در سراسر رمان مشاهده می کنیم اعمال و رفتارهایی که از علیرضا سر می زند، مطابق و هماهنگ با اخلاق، روحیات و ویژگی های روحی و درونی اوست. رفتارهای او بازگو کننده و معرف شخصیت اوست. در یکی از قسمت های رمان شاهد سرزدن عملی

خارق عادت از جانب وی می‌باشیم که این عمل نیز خود نشان‌گر ایمان عمیق، خلوص نیت و صفای باطن اوست:

«علی دوباره به جعبه‌ی دستمال کاغذی روی میز خیره می‌شود و این بار با شدت بیشتری به آن تلنگر می‌زند. جعبه‌ی مقوایی دستمال کاغذی می‌لغزد تا از کنار خرس عروسکی جا کلیدی می‌گذرد و به گوشه‌ی فنجان بر خورد می‌کند و اندکی مایل می‌شود و بعد به سرعت به لبه‌ی میز نزدیک می‌شود. برای لحظه‌ای دستم را جلو می‌برم تا مانع افتادن جعبه از روی میز شوم. اما جعبه نمی‌افتد. جعبه‌ی دستمال در حالت ناپایداری متوقف می‌شود. تنها جزء کوچکی از آن روی میز است و بقیه‌اش در هوا معلق مانده است! من، حیرت زده، محو جعبه‌ی دستمال شده‌ام.» ص ۷۳

عباس، که یک راننده‌ی تاکسی است، دارای رفتارهایی به مراتب بالاتر از شأن و طبقه شغلی‌اش است. گرچه این شخصیت جزء نقش‌های فرعی به شمار می‌رود، ولیکن نویسنده در پرداخت خصوصیات شخصیتی او بسیار با مهارت عمل کرده است. رفتار عباس هنگامی که به زن هرزه‌ی خود فروش کمک مالی می‌کند بسیار شرافت‌مندانه و قابل ستایش است. وی نیز در این رمان جزء شخصیت‌هایی است که نظر خاص خداوند شامل حال او گردیده و به سبب این عنایت خداوند دیده‌ی جانش از بصیرتی شگفت‌انگیز برخوردار است. برخی از اعمال و کردار نیکو و پسندیده‌ی وی، که بسیار تأمل‌برانگیز و جالب است و در عین حال از نیروی بی‌پایان عشق او به خداوند نشأت می‌گیرد، چنین توصیف می‌شود:

«چند خیابون که رفتم حس کردم حالم هیچ خوب نیست. ربطی به قضیه اون زنه نداشتم. حس کردم همین نزدیکی‌ها کسی می‌خواد بمیره و داره از من کمک می‌خواد... کمی جلوتر حفره‌ی کوچکی رو توی دیوار پیدا کردم. انگار صدا از توی حفره بود... سوسکی رو دیدم که به پشت افتاده و هر چه دست و پا می‌زد نمی‌تونست برگرده... دستم رو بردم توی حفره و سوسک رو روی پاهاش برگردوندم. سوسک از توی حفره بیرون اومد و

یکراست رفت به سمت سوراخی که کمی اون طرف تر بود. جایی که چند تا سوسک کوچیک کنار سوراخ انگار منتظر مادرشون وایساده بودند.» ص ۸۳

زمانی که یونس از یکی از دانشجویان دکتر پارسا- شهره بنیادی- درباره کیفیت رفتارهای دکتر در روزهای آخر حیات سؤلهایی می پرسد، وی رفتارهای دکتر را چنین توصیف می کند:

«...، دکتر پارسا آدم متین و با وقاری بود. هیچ وقت چیزی بروز نمی داد.» ص ۹۴

نویسنده به خونسردی و بی اعتنایی که در رفتارهای مهتاب نسبت به مهرورزی های دکتر پارسا وجود دارد اشاره می کند و از زبان شهره بنیادی خصوصیات رفتاری مهتاب کرانه را چنین توصیف می کند:

«دکتر پارسا عاشق شد. عاشق مهتاب. اما نمی تونست یا شاید هم نمی دونست که چه طوری این رو به مهتاب بگه. مهتاب هم خیلی خونسرد و منطقی بود... گمونم در مهتاب اصلاً عاطفه ای وجود نداشت. یا اگر هم بود خیلی کم بود...» ص ۹۴ و ۹۵

در صفحات آخر رمان می بینیم هنگامی که یونس در صدد تعمیر و هوا کردن بادبادک طفلی خردسال است ناگاه دریای وجود او متلاطم می گردد و احساسات و عواطف کودکانه در وجود وی به طغیان می پردازد. رفتاری که در این قسمت از رمان از جانب یونس رخ می دهد گویای بسیاری از ویژگی های شخصیت او می باشد و همچنین کنش رفتاری وی در این صحنه گویای این مطلب است که هنوز پل ارتباطی میان یونس و کودک درونش از هم گسیخته نشده است:

«نخ را یکی دو متری باز می کنم و بعد بر خلاف جهت باد شروع می کنم به دویدن. پسرک دنبال من می دود. کمی که می دوم بادبادک از زمین کنده می شود و کله لوزی شکل آن به موازات زمین قرار می گیرد. در حال دویدن کمی از نخ را باز می کنم و به سرعت ام اضافه می کنم. پسرک از من عقب مانده است.»

سایه ی بادبادک روی زمین افتاده است و من به طرز احمقانه ای هوس میکنم بادبادک را تا آن جا که نخ دارم هواکنم. بادبادک شروع میکند به بالا رفتن. ته خیابان که میرسم چند متر دیگر از نخ را باز می کنم. نخ توی دست ام راجلو و عقب می آورم تا بادبادک اوج بگیرد. به نفس نفس افتاده ام...» ص ۱۱۳ و ۱۱۲

۶- شخصیت پردازی از طریق قیافه ظاهری

به تصویر کشیدن سیمای ظاهری افراد، یکی دیگر از شیوه‌های شخصیت پردازی به روش غیرمستقیم است. (داستایوسکی درباره اهمیت توصیف چهره شخصیت های انسانی می گوید: « هنرمند چهره را بررسی می کند و ایده پایه ای چهره را حدس می زند. فقط در لحظه های نادر نیست که چهره انسان خصوصیات اساسی و ذاتی ترین ایده او را نشان می دهد. » (دقیقیان، شیرین دخت، منشاء شخصیت در ادبیات داستانی، ص ۲۱۶) برخی نویسندگان مانند هوگو، داستایوسکی و الیوت به توصیف سیمای ظاهری شخصیت های داستانی خود توجهی فراوان داشته اند و در مقابل برخی دیگر در آثار خویش اقدام به حذف بخش توصیف ظاهر کرده اند و « در بعضی داستان ها حتی قهرمانانی بی چهره می بینیم، قهرمان هایی که تنها وجود آنها یا عمل آنها مهم است و قیافه هایشان هیچ اهمیتی ندارد مانند " پیرمرد و دریا " اثر " ارنست همینگوی " و " خشم و هیاهو " اثر " ویلیام فالکنر ". » (بارونیان، حسن، شخصیت پردازی در داستان های کوتاه دفاع مقدس، ص ۳۰۰)

در این رمان در مقایسه با دیگر آثار مستور با توصیف گسترده تری از سیمای ظاهری اشخاص مواجه می شویم. این توصیف ظاهر در راستای پرداخت شخصیت ها و معرفی هر چه بهتر آنها به خواننده عمل می کند. توضیحاتی که مستور راجع به قیافه ی ظاهری اشخاص داستان ارایه می دهد، اغلب با خصوصیات و ویژگی های درونی آنها هماهنگ بوده و جزئیاتی چون نوع پوشش، سن و سال، جزئیات چهره و چاقی و لاغری را در بر می گیرد. مهرداد جزء شخصیت های اصلی و محوری رمان به شمار می رود و معرفی کلی ای از قیافه ی ظاهری وی به عمل می آید. طبق معمول سعی نویسنده بر آن است که از وارد شدن به

جزئیات پرهیزد. هنگامی که یونس و مهرداد در سالن فرودگاه با هم دیدار می کنند، ظاهر مهرداد چنین توصیف می شود:

«کاپشن چرمی قهوه ای رنگ و شلوار جین آبی روشن به تن کرده است. عینک دودی به چشم زده و قیافه ی آمریکایی ها را پیدا کرده است. هنوز هم مثل آن وقت ها لاغر و استخوانی است تنها کمی قد کشیده و سیل مردانه ای هم پشت لبش سبز شده است.» ص ۳

مستور از زبان مهرداد در توصیف چهره جولیا به سبک لباس پوشیدن وی اشاره می کند:

«عکس جولیا را نشانم می دهد. کنار یک سوپر مارکت ایستاده و بلوز یقه کیپ سفیدی روی دامن سورمه ای بلندی پوشیده است. موهاش را پشت سرش جمع کرده و گره زده است.» ص ۶

و در ادامه به صورت مختصر و گذرا به قیافه ظاهری وی اشاره می کند:

«دختر قشنگیه!» ص ۶

نویسنده در پرداخت و معرفی شخصیت سایه از عنصر توصیف سیمای ظاهری استفاده چندانی نمی کند و تنها در چند مورد به نحوه ی لباس پوشیدن وی اشاره می کند. خواننده به واسطه ی این توصیفات بهتر با شخصیت محجبه و مذهبی سایه آشنا می گردد.

«چادر مشکی کرپ نازی به سر کرده است. روی صندلی که می نشیند چادرش روی شانه اش می افتد.» ص ۵۲

«سایه چادر سفید گل داری به سر کرده و رو به جنوب نماز می خواند.» ص ۷۷

در جایی از داستان، مهرداد با دیدن عکسی از سایه، چهره ی وی را چنین توصیف می کند:

«دختر معصومی به نظر می آید.» ص ۲۲

نویسنده در رابطه با تشریح اجزاء و عناصر چهره، وارد مسایل جزئی نمی گردد و تنها اشاره هایی مختصر به این موضوعات دارد:

«صورتش مثل گچ سفید شده بود.» ص ۵۶

«چشم هاش پر از اشک شده اند.» ص ۵۶

با وجود اینکه محسن خان - مسئول بایگانی پرونده های دادگستری - جزء شخصیت های فرعی رمان به شمار می رود ولیکن مشاهده می کنیم که نویسنده از توصیف و شرح جزئیات ظاهری وی غافل نبوده و به خوبی از این شیوه در معرفی و شناساندن این شخص سود می برد.

«مسئول بایگانی جوان سی و چند ساله ی بدله گویی است که بیشتر موهای سرش ریخته و وقتی راه می رود اندکی می لنگد.» ص ۳۰

مشاهده می کنیم که نویسنده از عنصر توصیف ظاهر در معرفی شخصیت کیوان بایرام و نیز به منظور اشاره به نحوه ی شغل وی - کار در کشتارگاه - سود می برد و در شرح سیمای ظاهری کیوان بایرام و همکارانش چنین می گوید :

«روپوش سفیدی می پوشد و با مهر دامپزشکی لاشه ها را تأید می کند.» ص ۳۹
«سلاخ ها چکمه های ساق بلند و روپوش های سیاه پلاستیکی ضخیمی به تن کرده اند.» ص ۳۹

و در چند سطر بعد با توصیف جزئیاتی چون : سن و سال، رنگ مو و کیفیت اندام این شخصیت مواجه می شویم :

«جوانی سی و چند ساله به نظر می رسد. چهار شانه است و موهایی بور دارد کنار جوی وسط دالان که خونابه های کشتارگاه را بیرون می برد ایستاده ایم.» ص ۴۰
گرچه علیرضا از شخصیت های اصلی رمان به حساب می رود ولی نویسنده در شخصیت پردازی این فرد از عنصر توصیف ظاهر هیچ استفاده ای نمی کند. تنها در یک مورد به نوع لباس پوشیدن علیرضا اشاره می شود :

«شلوار تیره و پیراهن روشنی زیر کاپشن زیتونی رنگ اش پوشیده است.» ص ۴۴
در تشریح قیافه ی ظاهری منصور - دوست علیرضا - به سن و سال کم و جثه نحیف وی اشاره می شود :

«علیرضا داخل خانه می شود و چند دقیقه بعد با جوانی استخوانی که روی دست هاش گرفته بیرون می آید.» ص ۴۶

درباره ی پزشک بیمارستان که از شخصیت های فرعی است، نیز به همین ترتیب عمل می شود و تنها به جوانی او اشاره ای گذرا می گردد:

«پزشک جوان توی ورقه ی گواهی فوت، علت مرگ را ایست قلبی می نویسد.» ص ۴۷
با وجود اینکه یونس - راوی داستان - جزء شخصیت های اصلی و کلیدی به شمار می رود، ولیکن هیچ توصیفی راجع به ظاهرش اش ارائه نمی شود و مخاطب قادر نیست هیچ تصویری از ظاهر این شخصیت را در ذهن خویش مجسم سازد. نویسنده تنها در یک مورد به لباسی که برتن دارد اشاره می کند:

«دست هام را توی جیب پالتو ام فرو می کنم...» ص ۹۷
مصطفی مستور درباره ی دو نفر شخصیت بیمار روانی نیز به همین ترتیب عمل می کند و با اشاره به موضوعاتی از قبیل سن و نحوه ی پوشش آنها چنین می گوید:

«روی نیمکت فلزی توی راهرو، دو نفر با لباس بیمارستانی نشسته اند ... یکی از آنها پیرمردی است که کلاه کش باف سورمه ای رنگ روی سر گذاشته ...» ص ۴۸ و ۴۷

«دیگری میانه سالی است که عینک ذره بینی ته استکانی رو چشم هاش گذاشته و ...» ص ۴۸
نویسنده در توصیف ظاهر خانم فخریه تنها به نوع پوشش وی که متناسب با وضعیت یک بانوی عزادار است اشاره می کند:

«تور سیاهی روی سرش انداخته است.» ص ۵۹

۷- شخصیت پردازی از طریق نام

گاهی نویسندگان به منظور پردازش شخصیت های داستانی به شیوه غیرمستقیم، از نام استفاده می کنند. نام شخصیت های داستانی می تواند منعکس کننده شرایط جامعه و بازتاب دهنده ویژگی های فرد باشد. نام افراد در داستان ها «بیانگر شخصیت قهرمان است. به طور مثال گابریل اوک - به معنای درخت بلوط - تداعی کننده شخص قابل اعتماد و قدرتمندی است

که بسیار پاک و خوش قلب است . او در داستان می تواند کشاورز شود . به عبارتی همه خصوصیات شناخته شده در درخت بلوط درباره او نیز مطرح است . « (گروور ، جولی ، ۱۳۷۷ ، شخصیت پردازی در رمان ، ترجمه کامیار شیرزادی ، فصلنامه ادبیات داستانی ، ش ۴۶ ص ۳۶)

مصطفی مستور در نام گذاری افراد داستان از اسامی معمول و رایجی که در پیرامون خود می یابد استفاده می کند. از نام های فارسی نیز پا به پای اسامی عربی برای هویت بخشیدن به شخصیت های رمان خویش سود می برد و در نامیدن آنها به مواردی چون : نام فامیل، القاب و عناوین شغلی نیز توجه دارد.

بسیاری از نام های شخصیت ها، ایرانی و یک کلمه ای هستند : مهرداد، پارسا، سایه، کیوان، پرویز، بابک، جمشید، مهتاب، شهره.

برخی از اسامی از نام های مذهبی و عربی گرفته شده اند، نظیر : یونس، مونس، علیرضا، محسن، منصور، عباس، یعقوب.

نویسنده گاه تنها از نام کوچک شخصیت یاد می کند : مهرداد، سایه، منصور، بابک، پرویز. گاهی در کنار اسم کوچک و یا به تنهایی از نام فامیل نیز استفاده می شود: یونس فردوس، محسن پارسا، کیوان بایرام، دکتر میر نصر، آقای کوهی، مهتاب کرانه، شهر، بنیادی.

گاهی نام شخصیت همراه با عنوان و یا لقب شغلی به کار می رود : باز پرس فیضی، دکتر پارسا، دکتر میر نصر.

گاهی نیز نام با صفت و یا لقبی خاص همراه است : محسن خان، یاقوت مدیسن، جمشید جور، دکتر یعقوب الكل.

اغلب اسامی یک کلمه ای هستند و تنها در یک مورد نام ترکیبی به کار رفته است : علیرضا. در برخی از موارد نیز نامی از شخصیت برده نمی شود. شخصیت هایی نظیر : مرد اعدامی، زن هرزه، زن توی را»

لحن، آهنگ بیان نویسنده است و می تواند صورت‌های گوناگونی به خود بگیرد، خنده دار، گربه آور، جلف، جدی و طنز آمیز باشد، یا هر لحن دیگری که ممکن است نویسنده برای نوشتن داستانش بیافریند. در داستان های امروزی لحن، اغلب در خور موضوع و شخصیت های داستان می آید. نویسندگان می کوشند فردیت شخصیت های خود را با ویژگی های لحن صحبت های آنها و طرز فکرشان نشان بدهند. (میرصادقی، عناصر داستان، ص ۵۲۱)

بنابراین لحن هر فرد بیانگر خصوصیات شخصیتی او و نشانگر ابعاد پنهان و نامحسوس وجود است. ممکن است نویسنده به منظور شخصیت پردازی افراد مختلف داستان خود از لحن های گوناگون و متفاوتی سود ببرد.

با مطالعه ی رمان « روی ماه خداوند را ببوس » در می یابیم که لحن شخصیت ها در اغلب دیالوگ ها «جدی» می باشد و کمتر شاهد به کار بردن لحن های طنز و یا خنده دار هستیم. یونس فردوس در اکثر دیالوگ هایش لحنی جدی دارد:

«چند لحظه ساکت می مانم و بعد می گویم: (خودت معنای زندگی رو بهتر از من می دونی زندگی یعنی همین نمی خوام دلداریت بدم اما گاهی چیزهایی در زندگی ما اتفاق می افتد که نمی تونیم از وقوع شدن جلوگیری کنیم. می فهمی؟ نمی تونیم! توانستن در این جور مواقع تنها توضیحی یه که می شه داد» (مستور روی ماه خداوند را ببوس، ص ۸)

مستور در پرداخت و معرفی شخصیت دکتر محسن پارسا از لحنی عاشقانه و رمانتیک استفاده می کند لحن عاشقانه پارسا نشانگر طغیان احساسات و همچنین درون ناآرام اوست. پارسا در یکی از نامه هایش با لحنی سوز ناک و عاشقانه می نویسد:

«وقتی طلوع کردی من آن بالا بودم. پشت شیشه. محو تو. آخ که گاهی چقدر پایین بهتر از بالا است! تونمداستی که من چه بازی را شروع کرده ام. تو آن پایین مثل یک حجم آبی می درخشیدی و من به هر چه رنگ آبی بود حسودی ام می شد. بعد هر دو سوار آن اسب سفید شدیم که بال نداشت و فقط مثل دیوانه ها خیابانهای سبز را می پیمود و.....» (مستور،

روی ماه خداوند را ببوس، ص ۱۰۷)

در خلال گفت و گو های شخصیت های رمان کمتر با لحن ظنر آمیز و خنده دار مواجه می شویم. در گفت و گو هایی که میان یونس و محسن جریان دارد ، بذله گویی و لحن شوخ محسن چنین نمایش داده می شود:

«وقتی پرونده ی پارسا رابه دستم می دهد می گوید: "این نامه ی اعمال آقای پارسا ، امیدوارم بهشتی باشه"» (مستور ، روی ماه خداوند را ببوس ، ص ۳۰)

نویسنده به منظور شخصیت پردازی پرویز از لحن جلف استفاده می کند و بدین ترتیب به صورت نا محسوس به برخی از ویژگی های شخصیتی او اشاره می کند:

«هستیم دیگه، یا قاطی پاتی یا افتاده ایم تو پارتی . یا داغ دود یا عشق و حال . خلاصه جور و جوریم یا با شوری جون یا با شیرین جون. وقتی هم هیچ کدوم نبود جمال ثریا رو عشق است» (مستور، روی ماه خداوند را ببوس ، ص ۷۵)

لحن صحبت کردن زن هرزه خیابانی ، عوامانه و کوچه بازاری است که خود نشأت گرفته از شأن اجتماعی و بیانگر شخصیت ساده و سطحی وی می باشد :

«مشکل من و سه تا توله ام با بخشش صنار کرایه حل نمی شه جوون» (مستور ، روی ماه خداوند را ببوس ، ص ۸۲)

لحن جووانا - دختر خرد سال مهرداد - بسیار شیرین و معصومانه است . مستور با بکار بردن این لحن کودکانه ، می کوشید تا خواننده با روح پاک جووانا ارتباط بهتری برقرار سازد: وی با لهجه ی فارسی دست و پا شکسته این چنین سخن می گوید :

«مارگارت تا بیست و پنج بیشتر نتوانست شمرد . اخه زبانش گرفت . آیریس می گوید که خداوند می تواند توی یک دقیقه تا هزار بشمرد . آویوس راست گفت پدر؟» (مستور ، روی ماه خداوند را ببوس ، ص ۶۳)

مہتاب در اکثر گفتارهایش با لحنی آشفته و پریشان سخن می گوید . در حقیقت لحنی که وی با آن سخن می گوید متناسب و هماهنگ با همان چیزی است که از این شخصیت انتظار

می رود . تشویش و نگرانی ای که در دیالوگ های مهتاب جریان دارد ، باز تاب دریای خروشان و ناآرام روح اوست که تحت تأثیر طوفان حوادث به طغیان بر خاسته است :
« همه چیز ناگهان به هم ریخت . وقتی بازی شروع شد من به سرعت فرار کردم و او دنبال من دوید . من گفتم من تو بازی نیستم . اما او همه ش می گفت آهسته تر آهسته تر . دور استخر می چرخیدیم . بعد من تند تر دویدم و او هم مجبور شد سریع تر بدود . به خدا تقصیر من نبود . من رفتم . روی لبه استخر او گفت اون جا نرو ! من اهمیت ندادم . بعد او هم آمد روی لبه . آن قدر چرخیدیم تا گیج شد اما من گیج نشدم . به خدا تقصیر من نبود . من به پشت سرم نگاه نمی کردم . خیلی ترسیده بودم » (مستور ، روی ماه خداوند را بیوس ، ص ۶۸)

۹- شخصیت پردازی از طریق محیط

محیط یکی از عناصر مهم داستان به شمار می رود زیرا منعکس کننده شخصیت ، روحیات و ویژگی های اشخاص داستانی است و عمل شخصیت ها در آن صورت می گیرد . ابراهیم یونسی در تعریف محیط داستان می گوید : « محیط داستان عبارت از شرایط و اوضاع خاصی است که داستان در آن واقع می شود ؛ به سخن دیگر ، محیط داستان عبارت است از زمان و مکان و چگونگی موقعیت اشخاص در داستان . » (یونسی ، ابراهیم ، هنر داستان نویسی ، ص ۳۷۲) از نظر لئونارد بیشاپ ، جزئیات محیط می تواند تأثیرات گوناگونی بر روند پیشبرد عمل داستانی داشته باشد . مثلاً « بر درستی زمان صحه می گذارد و واقعیتی دیدنی را تصویر می کند تا شخصیت ها نقش خود را در آن ایفا کنند . » (بیشاپ ، لئونارد ، درسهایی درباره داستان نویسی ، ترجمه محسن سلیمانی ، ص ۲۲۵)

در رمان « روی ماه خداوند را بیوس » مشاهده می کنیم که در پاره ای موارد محیط و همچنین فضا و رنگ مکانی که حادثه در آن واقع می شود ، با احساسات و حالت های هیجانی شخصیت متناسب و هماهنگ است .

به عنوان مثال ، هنگامی که یونس ، منصور را که جانبازی در شرف مرگ است به بیمارستان می رساند از این واقعه سخت متأثر و اندوهگین است . محیط و فضایی که نویسنده در این

لحظه از آن سخن می گوید محیطی سرد، بی روح و غمزده است که به خوبی با روحیه و حالات درونی یونس هماهنگی و مطابقت دارد.

« من شیشه ی پنجره را پایین می آورم . ناگهان بوی خوش یاسمن های سفید توی ماشین می پیچد . اما دو طرف خیابان پر از سپیدار ، دو طرف خیابان پر از ساختمان های مرتفع و کر کره های پایین کشیده ی فروشگاه ها و پر از بی خانمان هایی است که پای آن خوابیده اند و یاسمنی نیست. » (مستور ، روی ماه خداوند رابوس، ص ۴۶)

هنگامی که یونس از وضعیت بد و نامساعد روحی خود با علیرضا سخن می گوید ، فضایی سرد و زمستانی حکمفرما است ، این فضا خود به نوعی یادآور حالت های روحی نامطلوب یونس می باشد :

« بیرون ، باد توی درخت های می پیچد . او خر بهمن ماه است و هوا حسابی سرد شده است باران روی شیشه ی ماشین شروع می کند به باریدن می گویم هیچوقت به این بدی نبوده ام . » (مستور ، روی ماه خداوند رابوس ، ص ۴۴)

نویسنده اشاره می کند که خود کشی دکتر محسن پارسا در ساعت های آغازین شب روی داده است . می توان گفت که شب به نوعی یاد آور درون غمزده ، تاریک و مایوس محسن پارسا می باشد . شاید اگر خود کشی در فضایی روشن که خورشید بر فراز آسمان آن تابان است ، اتفاق می افتاد با شخصیت یک فرد تهی و به آخر رسیده چندان هماهنگ و متناسب نبود.

« دکتر محسن پارسا ، استاد فیزیک دانشگاه های ایران ، حوالی ساعت هفت و پانزده دقیقه ی بعد ظهر روز چهارشنبه ، هفدهم مهر ماه سال هزار سیصد و هفتاد و دو ، به طبقه هشتم ساختمان بیست و شش طبقه تجاری نگین آبی رفته و خودش را از پنجره ی رو به خیابان اتاقی به پایین پر تاب کرده است. » (مستور ، روی ماه خداوند رابوس، ص ۳۱)

هروی دادگستری و منشی دکتر میرنصر از این دسته می باشند.

۱۰- نتیجه گیری

مصطفی مستور به منظور پرداخت و شناساندن شخصیت های داستانی خود از هر دو شیوه ی مستقیم و غیر مستقیم مدد می گیرد. گاه خود به صورت مستقیم به بیان روحيات، حالات و خصوصیات شخصیت ها می پردازد و گاهی به شیوه ی غیر مستقیم و با بهره گیری از عناصری چون: گفتار، رفتار، قیافه ظاهری، نام و محیط دست به شخصیت پردازی می زند. مشاهده می کنیم که در شیوه هایی که برای شخصیت پردازی غیر مستقیم مورد استفاده قرار می گیرد، عنصر گفت و گو بیشترین نقش را ایفا میکند و در رده های بعدی عناصری چون رفتار و قیافه ظاهری و لحن شخصیت ها قرار می گیرند.

گفت و گو ها، اعمال و رفتار، سیمای ظاهری و اغلب توصیفاتی که در آثار مذکور راجع به شخصیت ها مشاهده می کنیم اغلب با روحيات، شأن اجتماعی، ویژگی های شخصیتی آنها هماهنگ و متناسب است.

منابع

- اخوت، احمد، ۱۳۷۱، دستور زبان داستان، چاپ اول، اصفهان، فردا.
- اسعدی، محمود، ۱۳۷۶، نقد خلاق، چاپ اول، تهران، حوزه هنری.
- ایرانی، ناصر، ۱۳۶۴، داستان، تعاریف، ابزارها و عناصر، چاپ اول، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- بارونیان، حسن، ۱۳۸۷، شخصیت پردازی در داستان های کوتاه دفاع مقدس، چاپ اول، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.
- براهنی، رضا، ۱۳۶۸، قصه نویسی، چاپ چهارم، تهران، البرز.
- بیشاپ، لئونارد، ۱۳۷۸، درس هایی درباره داستان نویسی، ترجمه محسن سلیمانی، چاپ اول، تهران، سوره.
- پارسی نژاد، کامران، ۱۳۷۸، ساختار و عناصر داستان، چاپ اول، تهران، حوزه هنری.
- دقیقیان، شیرین دخت، ۱۳۷۱، منشاء شخصیت در ادبیات داستانی، چاپ اول، تهران، مولف.
- گروور، جولی، ۱۳۷۷، شخصیت پردازی در رمان، ترجمه کامیار شیرزادی، فصلنامه ادبیات داستانی، ش ۴۶، س ششم.
- عبداللهیان، حمید، ۱۳۸۰، شیوه های شخصیت پردازی، فصلنامه ادبیات داستانی، ش ۵۴، س نهم.

مستور، مصطفی. ۱۳۸۹، روی ماه خداوند را ببوس، نشر مرکز، تهران، چ ۳۲.
 موام، سامرست، ۱۳۷۰، درباره رمان داستان کوتاه، ترجمه کاوه دهقان، چاپ پنجم، تهران، شرکت
 سهامی کتاب های جیبی.
 میر صادقی، جمال، ۱۳۶۷، عناصر داستان، چاپ اول، تهران، شفا.

Sources and References:

- ۱-Okhot, Ahmad, ۱۹۹۲, Grammar of the story, first edition, Isfahan, tomorrow
- ۲-Asadi, Mahmoud, ۱۹۹۷, Creative Criticism, first edition, Tehran, Hozeh Honari
- ۳- Irani, Nasser, ۱۹۸۵, Story, Definitions, Tools and Elements, First Edition, Tehran, Children and Adolescents Intellectual Development Center
- ۴- Baronian, Hassan, ۲۰۰۸, Characterization in Holy Defense Short Stories, First Edition, Tehran, Foundation for the Preservation of Relics and Publication of Sacred Defense Values
- ۵- Braheni, Reza, ۱۹۸۹, Story Writing, Fourth Edition, Tehran, Alborz
- ۶-Bishop, Leonard, ۱۹۹۹, Lessons on Story Writing, translated by Mohsen Soleimani, first edition, Tehran, Surah
- ۷-Parsinejad, Kamran, ۱۹۹۹, Structure and Elements of the Story, First Edition, Tehran, Hozeh Honari
- ۸-Daghighian, Shirin Dokht, ۱۹۹۲, The Origin of Personality in Fiction, First Edition, Tehran, Author
- ۹- Grover, Julie, ۱۹۹۸, Characterization in the novel, translated by Kamyar Shirzadi, Quarterly Journal of Fiction, Volume ۴۶, Number ۶
- ۱۰-Abdollahian, Hamid, ۲۰۰۱, Characterization Methods, Fiction Literature Quarterly, Vol. ۵۴, No. ۹
- ۱۱-Mastoor, Mustafa. , ۲۰۱۰, Kiss God on the Moon, Markaz Publishing, Tehran, Ch۳۲.
- ۱۲-Mawam, Somerset, ۱۹۹۱, about the short story novel, translated by Kaveh Dehghan, fifth edition, Tehran, Pocket Books Company

۱۳-Mir Sadeghi, Jamal, ۱۹۸۸, Elements of the story, first edition, Tehran, Shafa



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی